



فرهنگ واژه‌های دخیل در زبان عربی معاصر

و لهجه‌های آن ترجمه و تحشیه از

معجم الدخیل

فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْحَدِيثَةِ وَلَهْجَاتِهَا

ف.د. عبد الرحيم

ترجمه و تحشیه:

محمد علی سلمانی مروست - فاطمه جمشیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

مُعْجَمُ الدَّخِيلِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْحَدِيثَةِ وَلَهْجَاتِهَا

ف. عبد الرحيم

دار القلم - دمشق - سوريا

دار القلم
مطبعة

عبد الرحيم، ف. F. Abd al-Rahim
معجم الدخيل في اللغة العربية الحديثة ولهجاتها، فارسي
فرهنگ واژه‌های دخیل در زبان عربی معاصرو لهجه‌های آن = الدخيل في اللغة العربية الحديثة ولهجاتها/
ف. عبد الرحيم؛ ترجمه و تحشیه محمد علی سلما فی مروت، فاطمه جمشیدی.

تهران: امیرکبیر، ۱۴۰۰.
۲-۲۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸

فیبیا

زبان عربی -- واژه‌ها و ترکیبات خارجی Arabic language -- Foreign words and phrases

سلما فی مروت، محمد علی، ۱۳۴۷-، مترجم

جمشیدی، فاطمه، ۱۳۶۴-، مترجم

PJ۶۶۶۰

۴۹۲/۷۷۷

۸۶۵۳۵۶۷

فیبیا

سرشناسه:

عنوان قراردادی:

عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:

شابک:

وضعیت فهرست نویسی:

موضوع:

شناسه افزوده:

شناسه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتاب شناسی ملی:

اطلاعات رکورد کتاب شناسی:



فرهنگ واژه‌های دخیل در زبان عربی معاصر و لهجه‌های آن

مُعْجَمُ الدَّخِيلِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ
الْحَدِيثَةِ وَلَهْجَاتِهَا

ف. عبد الرحيم

ترجمه و تحشیه
محمدعلی سلمانی مروست
فاطمه جمشیدی

فرهنگ واژه‌های دخیل در زبان عربی معاصر و لهجه‌های آن

«مُعْجَمُ الدَّخِيلِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْحَدِيثَةِ وَلَهْجَاتِهَا»

ف. عبد الرحيم

ترجمه و تحشيه

دکتر محمد علی سلمانی مروست (عضو هیئت علمی دانشگاه یزد)
دکتر فاطمه جمشیدی (دانش آموخته دکتری دانشگاه یزد)

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۱ هـ ۳۰۰ نسخه هـ

حروف نگار: امیرحسین قانع هـ ویراستار: امیرحسین قانع هـ
صفحه آرایی: امین شجاعی هـ طرح جلد: سعید سلیمی هـ
امور چاپ: محمد امین رضاپور هـ چاپ و صحافی: باقری هـ

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،

تقاطع خیابان سعدی، پلاک ۲

شماره تماس: ۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱-۲ و ۶۱۲۸

کد پستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir

@amirkabirpubco



مقدمه

داد و ستد میان زبان‌ها یکی از پدیده‌های رایج زبانی در میان تمام ملت‌هاست. هر زبانی با توجه به ضرورت‌ها و اغراض مختلفی از جمله فعالیت‌های تجاری، سیاسی، گردشگری و...، برخی از کلمات و تعبیری را که نیاز دارد، از سایر زبان‌ها دریافت می‌کند و آن‌ها را بر اساس نظام آوایی و دستوری خود تغییر می‌دهد و گاهی حتی معنای آن‌ها را نیز متحول می‌سازد. وام‌دهی میان زبان‌ها، یکی از عواملی است که سبب گستردگی دایره واژگانی آن‌ها می‌شود؛ از این رو گفته می‌شود:

«إِنَّ نَقَاءَ اللِّغَةِ لَدَلِيلٌ عَلَى فَقْرِهَا»: "A pure language is a poor language":
«خالص بودن یک زبان نشان دهنده فقر آن است.»

زبان عربی نیز مانند دیگر زبان‌ها از این قاعده مستثنی نیست، با این تفاوت که بیشتر به سایر زبان‌ها وام داده و کمتر از آن‌ها وام گرفته است.

به هر کلمه‌ای که از زبان دیگری وارد زبان عربی شده باشد، «الدّخیل» گفته می‌شود و ما در هر دوره‌ای شاهد مجموعه‌ای از واژگان دخیل هستیم؛ به عنوان مثال در عصر جاهلی، بیشتر کلمات دخیل از زبان‌های فارسی، سریانی و یونانی وارد زبان عربی شد و در دوره اسلامی، اغلب از دوزبان ترکی و فارسی، الفاظی به زبان عربی نفوذ کرد. اما در دوره معاصر، وام‌گیری زبان عربی بیشتر از زبان‌های اروپایی مانند انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی بوده است، همان‌طور که برخی الفاظ از زبان اردو به ویژه آنچه در لهجه‌های خلیجی رایج بود به زبان عربی فصیح راه یافته است که در ادامه به تفصیل درباره این موضوع سخن می‌گوییم. زبان‌هایی که برخی از واژگان آن‌ها به زبان

عربی و لهجات آن راه یافته است، بسیاری؛ نمونه‌هایی از این زبان‌ها و کلمات دخیل عبارتند از:

کلمات انگلیسی: اینترنت، ورشة، بنشر، بوك، جریكس، سندوتش، شاط، چیک و...

کلمات فرانسوی: رجیم، أرشیف، رتوش، سیرك، أوكازیون، كورنیش، بشامیل و...
کلمات ایتالیایی: فاتورة، بوسطة، كمبیالة، تیاترو، برافو و... شایان ذکر است که بسیاری از واژگان ایتالیایی از طریق زبان ترکی وارد زبان عربی شده است.

کلمات ترکی: بصمة، بدورم، بخشة، أفندي، قنبلة، شرشف، طاقم، بکباشي، أونباشي و... باید یادآور شد که زبان ترکی نه تنها بخشی از کلمات اصیل خود را به زبان عربی وام داد، بلکه الفاظ متعددی از زبان‌های مختلفی همچون فرانسوی، ایتالیایی و فارسی را نیز به زبان عربی منتقل کرد.

کلمات فارسی: ساده، طازه، خانه، کلیم، بشکیر، بشرف و... نباید فراموش کرد که در زبان عربی معاصر، کلمات فارسی فراوانی وجود دارد که همگی از طریق زبان ترکی به زبان عربی راه یافته است.

کلمات اردو: تولة، درزن، بنجرة، هندول، لُدو، بریانی، شباتي (در لهجه سعودی)، وَلَك، تجوری (در لهجه حجازی). تعدادی از کلمات زبان اردو نیز به لهجه‌های عربی راه یافته‌اند که البته نه به صورت مستقیم، بلکه از طریق زبان انگلیسی و سایر زبان‌ها منتقل شده‌اند؛ مانند: ساري، کاکي، پیجامه.

کلمات یونانی: أسطول، أسقف، إقليم، بطاقة، طاووس، فلسفة، قولنج، مالیخولیا، موسیقی، هیولا. این کلمات پیش‌تر در زبان قدیم عربی وارد شدند که امروزه نیز کاربرد دارند، اما واژگانی همچون «أفندي، کوبري، لغم و طاقة» از زبان یونانی به زبان معاصر عربی راه یافته‌اند. ناگفته نماند که بسیاری از این الفاظ و اصطلاحات علمی که امروزه از زبان‌های اروپایی وارد زبان عربی شده‌اند، در اصل یونانی هستند.

تمام الفاظ و عباراتی که در عصر حاضر از سایر زبان‌ها به زبان عربی راه یافته است، متناسب با نیاز مردم نیست؛ برخی از آن‌ها به دلیل گرایش افراد به همانند شدن با شخصیت‌هایی است که آن‌ها را الگوی گفتاری و رفتاری خود می‌دانند؛ الفاظی مانند «طنط، مرسي، بای بای» که تعداد آن‌ها اندک است.

مایه خرسندی است که عرب‌زبانان توانسته‌اند برای اغلب الفاظ دخیل از سایر

زبان‌ها، کلماتی را به زبان عربی وضع کنند از جمله «الهاتف: تلفن»، «التاسوخ: فاکس»، «الحافلة: اتوبوس»، «الشاحنة: کامیون، بارکش»، «الحاسوب: رایانه»، «القرص: دیسکت»، «القرص المُدمَّج: سی دی»، «التأشيرة: ویزا»، «الشبكة العالمية: اینترنت». با وجود این لازم است که تلاش‌های بیشتری در این زمینه صورت بگیرد؛ به عنوان نمونه اصحاب رسانه می‌بایست در سخنان خود کلمات اصیل عربی را به کار گیرند و آن‌ها را در میان عرب‌زبانان انتشار دهند؛ زیرا هر چه کاربرد این کلمات از سوی مراکز اداری و رسمی بیشتر باشد، مردم نیز میل بیشتری برای استفاده از آن‌ها خواهند داشت.

یادآوری می‌شود که تمام الفاظ و عبارات ذکر شده در این کتاب، واژگانی نیستند که در عصر حاضر وارد زبان عربی شده باشند، بلکه دسته‌ای از آن‌ها در گذشته به زبان عربی راه یافته‌اند و ما آن‌ها را بررسی و ریشه‌یابی کردیم، از جمله: نام ماه‌های سریانی و رومی و سایر کلمات. علت این کار نیز از آن جهت است که:

۱. این کلمات امروزه کاربرد شایعی دارند؛

۲. بسیاری از آن‌ها در کتاب‌های قدیمی بررسی نشده‌اند.

روش جمع‌آوری و تدوین مطالب این کتاب و مفهوم اصطلاحات به کار رفته در آن نیز به شرح ذیل است:

۱. منابع جمع‌آوری الفاظ و تعابیر: کلمات به کار رفته در کتاب حاضر از منابعی همچون کتاب‌ها و فرهنگ لغت‌های معاصر، رسانه‌های مختلف، پلاکاردها و نیز سخنان افراد مشهور در قبایل و نیز لهجه‌های گوناگون مانند لهجه سعودی، مصری، سودانی و لهجه مردم بلاد شام (سوریه، اردن، لبنان و فلسطین) گرفته شده است. نگارنده در مصر و سودان زندگی کرد و هم‌اینک ساکن عربستان است و مدتی نیز با افرادی از بلاد شام روزگار گذراند؛ اما با وجود این الفاظ دخیل مربوط به لهجه‌های مردم کشورهای حوزه خلیج^۱ و عراق، از مشرق عربی و لهجه‌های سرزمین‌های مغرب عربی به ندرت در این کتاب ذکر شده است.

۲. ترتیب کلمات: کلمات این کتاب بر اساس ترتیب الفبایی ذکر شده‌اند و حرف «ة» به عنوان یک حرف مستقل پس از «الهاء» آمده است. در مواردی که مشتقات یک کلمه دخیل نیز به عنوان الفاظ و تعابیر دخیل به زبان عربی راه یافته باشند، آن‌ها را

ذیل همان کلمه دخیل اصلی بیان کردیم و در مواردی که احتمال می‌رفت خوانندگان نتوانند ریشه یک کلمه را پیدا کنند، آن را در جایگاه خود بررسی و سپس ریشه اصلی را ذکر کردیم؛ مانند: «شیاکه؛ نگاه کنید به کلمه شیک» یا «مهدرج، نگاه کنید به کلمه هدرج».

۳. حرکت‌گذاری: کلمات به وسیله حروف حرکت‌گذاری شده‌اند؛ دلیل این امر آن است که برخی از کلمات دخیل حرکاتی دارند که برای این حرکات در زبان عربی علامتی در نظر گرفته نشده است. مانند فتحه اماله شده در لفظ «بوفیه» و ضمه غیر مشبع در لفظ «بون».

عبارت‌هایی که نوع حرکت‌گذاری را بیان می‌کنند، با رسم الخطی غیر از رسم الخط مدخل و شرح آن نوشته شده‌اند.

۴. نگارش کلمات: درباره شیوه نوشتن بسیاری از کلمات دخیل اختلافاتی دیده می‌شود که این اختلافات یا به دلیل تفاوت دیدگاه در اثبات حروف عله یا حذف آن‌هاست مانند: «أروبا / أوروبا»، «سوفییتی / سوفیاتی»، «سنا / سینما» و گاهی نیز اختلاف نگارش میان حروف صحیح رخ می‌دهد؛ همچون تفاوت بین دو حرف «ق» و «ج» مانند دو کلمه «جراج» و «قراج» یا اختلاف بین دو حرف «غ» و «ج» مثل دو واژه «بیلوگرافیا» و «بیلوجرافیا». گاهی این اختلاف به دلیل تفاوت‌هایی است که در تلفظ‌های لهجات گوناگون وجود دارد؛ مانند حرف «G» که در زبان عربی به آن «الكاف المجهورة» گفته می‌شود و مردم مصر این حرف را به صورت «ج»، مردم سعودی به شکل «ق» و مردم لبنان آن را همچون دو حرف «غ» و «ک» تلفظ می‌کنند؛ به عنوان مثال لفظ فرانسوی «garage» در لهجه مصری به صورت «جراج»، در لهجه سعودی به شکل «قراج» و در لهجه لبنانی به صورت «کراج» نوشته و خوانده می‌شود. گاهی نیز اختلاف نگارشی کلمات به دلیل نقل واژه از دوزبان است؛ به عنوان مثال گاه واژه‌ای که از زبان فرانسوی وارد زبان عربی می‌شود، ساختارش با همان واژه که از زبان انگلیسی به زبان عربی راه یافته متفاوت است؛ مانند کلمه «ایندروجین» که از زبان فرانسوی وارد عربی شده و واژه «هیدروجین» که از زبان انگلیسی به زبان عربی منتقل شده است.

۵. شرح و توضیح: هرگاه کلمه‌ای از یک منبع مانند فرهنگ لغت یا هر کتاب دیگری شرح شده باشد، نام آن منبع ذکر گردیده است؛ اما زمانی که در شرح و

توضیحات آن منبع درباره کلمه منظور، دخل و تصرفی صورت گرفته باشد، پس از نام منبع، یک علامت ستاره (*) درج شده است.

۶. ریشه‌یابی: در این کتاب به اصل کلمات دخیل با حروف زبان مبدأ اشاره شده است و زمانی که اصل واژه با حروف لاتین نوشته شده باشد، به همان حروف اکتفا کرده‌ایم، اما زمانی که اصل واژه با حروف یونانی یا سریلیکی نوشته شود، در داخل کمانک، نگارش آن کلمه با حروف لاتین آمده است؛ در غیر این دو حالت، یعنی زمانی که کلمه دخیل و معرب مربوط به زبان عبری یا سریانی باشد، تلفظ آن کلمه را به زبان عربی ذکر کرده‌ایم.

در مواردی که یک واژه در اصل از زبان ترکی وارد زبان عربی شده باشد، اصل ترکی آن را با حروف لاتین آورده‌ایم و زمانی که واژه دخیل برگرفته از زبان ترکی عثمانی باشد، یا آن را تنها با حروف عربی نوشته‌ایم یا با دو ساختار عربی و لاتین.

در پاره‌ای موارد، اطلاعات تکمیلی و توضیحاتی برای کمک به فهم بیشتر و دقیق‌تر خوانندگان درباره کلمات دخیل منظور عرضه شده و این کار از طریق ایجاد ارتباط میان ساختارهای مختلف یک واژه در زبان‌های متعدد صورت گرفته است.

در ریشه‌یابی آن دسته از اصطلاحات علمی که از زبان‌های اروپایی به زبان عربی معاصر راه یافته و در اصل یونانی است، ابتدا به مبدأ واژه‌ای که به زبان عربی راه یافته پرداخته‌ایم و سپس به تفصیل ریشه آن را در زبان یونانی بررسی کرده‌ایم.

تعیین لهجه‌ها: زمانی که کلمه دخیل مربوط به لهجه مردم یک سرزمین خاص باشد، نام آن سرزمین در داخل کمانک پس از توضیحات مربوط به آن کلمه دخیل، قید شده است؛ مانند (حجاز)، (سعودی)، (مصر)، (شام)، (فلسطین) و... اما زمانی که این کمانک وجود نداشته باشد، بدان معناست که آن کلمه در بیشتر لهجه‌های کشورهای عربی مشرق‌زمین به کار می‌رود یا کلمه‌ای است که در زبان عربی فصیح رواج دارد.

اصطلاحات کتاب

تمام فرهنگ لغت‌های استفاده شده در بررسی و شرح واژگان این کتاب، با علامت اختصاری و در داخل کمانک، پس از توضیحات هر واژه مشخص شده که در ادامه، علامت اختصاری و نام کامل هریک از آن‌ها را بیان کرده‌ایم.

مط: المعجم الوسيط.

معس: المعجم العربي الأساسي، چاپ شده از سوی «المنظمة العربية للتربية والثقافة والعلوم» وایسته به «جامعة الدول العربية» (۱۴۰۸هـ/۱۹۸۸م).

م: المنجد (چاپ بیست و ششم).

م م: ملحق المنجد.

ه: معجم اللغة العربية الحديثة، تألیف هانس ور، (اوتوهاراسوفتس فیسبادن).^۱
کح: «ألفاظ الحضارة»: مقاله‌ای است از «کورکیس عواد»، چاپ شده در مجله
المجمع العراقي، شماره ۲۹، سال ۱۹۷۸م، صص ۲۵۲-۲۷۹.

ح: الفاظ دارجة ومدلولاتها في الجزيرة العربية، گردآوری: عبد الکريم بن حمد بن
إبراهيم الحقیل (۱۴۱۴هـ/۱۹۸۹م).

بغ: معجم اللغة العامية البغدادية، تألیف شیخ جلال الحنفي البغدادي، انتشارات
وزارة الثقافة والإعلام، عراق، ۱۹۸۲م.

علامت ستاره (م*) پس از نام منبع، بیانگر آن است که در عبارت منقول از این
منبع دخل و تصرف رخ داده است.

برخی علائم اختصاری موجود در کتاب:

↓ کلمه‌ای که در ادامه ذکر و بررسی می‌شود.

↑ کلمه‌ای که پیش‌تر ذکر و بررسی شد.^۲

1. A Dictionary of Modern Written Arabic by Hans. Wehr, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
۲. نویسنده کتاب در ادامه این بخش، توضیحاتی داده، درباره واژگان جدیدی که خود ساخته و
در متن به کار برده، و توضیحاتی نیز برای تلفظ حروف (با توجه به اینکه برخی حروف مثل پ، گ
و برخی صداها در زبان عربی نیست) آورده که با توجه به ترجمه متن به زبان فارسی، نیازی به بیان
آنها نیست. - مترجمان.

مقدمه مترجمان

زبان یکی از ابتدایی‌ترین و درعین حال اصلی‌ترین وسیله ارتباطی میان انسان‌ها در سراسر دنیا، همواره در معرض تغییر و تحوّل بوده است، به طوری که در گذر زمان و در خلال رفت و آمد میان ملت‌ها، شاهد حذف و اضافاتی در اندوخته‌های زبانی آن‌ها هستیم. واکاوی و ام‌گیری و وام‌دهی میان زبان‌های مختلف، راهی برای آشنایی بیشتر با تاریخ و فرهنگ مردم سرزمین‌های مختلف است. شاید بتوان گفت که در این میان، زبان عربی بیشترین تأثیر و تأثر را در بین زبان‌ها داشته است. آنچه در این کتاب بدان پرداخته شده، واژگان دخیل در زبان عربی معاصر و لهجه‌های آن است و منظور از آن‌ها، همان کلمات غیر عربی‌اند که در عصر معاصر از زبان‌های گوناگون به زبان عربی راه یافته‌اند. با توجه به بررسی‌های صورت گرفته می‌توان گفت همانندی برخی از الفاظ و تعابیر در زبان عربی معاصر با دیگر زبان‌ها، بیانگر منشأ مشترک و وحدت ریشه‌ای آن‌هاست.

شایان ذکر است که دانشمندان اسلامی به ویژه قرآن‌پژوهان از همان قرون اولیه به واژگان دخیل در متون مکتوب به زبان عربی به طور عام و متن قرآن کریم به طور خاص، توجه داشته و آن‌ها را در آثار مربوط به موضوعات علوم قرآنی و زبان‌شناسی خود ذکر کرده‌اند. برخی نیز این واژگان را در تألیفات مجزایی گرد آورده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. المفصل فی الألفاظ الفارسیّة المعربّة فی الشعر الجاهلی والقرآن الکریم والحديث النبوی والشعر الأموي، تألیف: «صلاح الدین المنجد».

۱۲. فرهنگ واژه‌های دخیل در زبان عربی معاصر و لهجه‌های آن *

۲. سواء السبيل إلى ما في العربية من الدخيل، تأليف: «ف. عبد الرحيم».

۳. القول الأصيل فيما في العربية من الدخيل، تأليف: «ف. عبد الرحيم».

۴. المعرب، تأليف: «الجوالقي»، تحقيق: «ف. عبد الرحيم».

۵. الألفاظ الفارسية المعربة، تأليف «أدي شیر».

۶. قصد السبيل فيما في العربية من الدخيل، تأليف «أحمد أمين بن فضل الله

المحبي».

۷. فرهنگ واژگان دخیل ترکی در زبان‌های فارسی و عربی، تأليف «پرویز زارع

شاهمرسی».

از میان منابع عربی مذکور، تنها کتاب *الألفاظ الفارسية المعربة* تأليف «أدي شیر» را آقای دکتر «سید حمید طبیبیان» با عنوان *واژه‌های فارسی شده ترجمه کرده‌اند* و به چاپ رسیده است.

کتاب حاضر ترجمه و تحشیه‌ای است از کتاب *معجم الدخيل في اللغة العربية الحديثة ولهجاتها*، تأليف دکتر «ف. عبد الرحيم»؛ نویسنده در آن به ذکر و ریشه‌یابی واژگانی پرداخته که از زبان‌های فارسی، ترکی، اروپایی، آمریکایی، ژاپنی و سانسکریت به زبان عربی معاصر و لهجه‌های آن راه یافته‌اند و این همان وجه تمایز کتاب حاضر نسبت به کتاب *الألفاظ الفارسية المعربة* تأليف «أدي شیر» است.

در پایان گفتنی است که گاه در ذکر برخی از مدخل‌های کتاب حاضر، ترتیب الفبایی رعایت نشده، به عنوان نمونه در میان دو مدخل «جَمبو» و «جَمَدَانَة»، مدخل «چمچه» بیان شده است و مترجمان نیز از باب رعایت امانت در نقل مطالب کتاب، «چمچه» را در میان مدخل‌های آغاز شده با حرف «ج» ذکر کرده‌اند.

والله ولي التوفيق

حرف «الف»

آب: یکی از ماه‌های سریانی که معادل ماه «اوت» یا «آگوست» از ماه‌های تقویم رومی است. این واژه معرب لفظ سریانی *ܐܘܬ* است.

أباجور: کرکره پنجره ↓ (لبنان). مؤلف المنجد در ترجمه این واژه از تعبیر «پرده کرکره‌ای» استفاده کرده و آن را با دو حرف «همزه» و «قاف»، یعنی به دو صورت «قباچور» و «أباجور» نوشته است: اه.

أباجورة: چراغ برقی که برای خواندن یا نوشتن بر روی میز کار و میز تحریر یا [کنار] تخت‌خواب گذاشته می‌شود (مصر). در شام این کلمه را بر حفاظ و پنجره‌هایی که روی بالکن‌ها قرار دارند، اطلاق می‌کنند. این واژه معرب کلمه فرانسوی «abat-jour» به معنای «چراغ چتردار» است. لفظ شامی «أباجور» از نظر ظاهری با ساختار فرانسوی آن مطابقت دارد و کلمه مصری مذکور از جهت معنا همانند این لفظ فرانسوی است.

أبرشيّة: بخشی از سرزمین که تحت سلطه یک اسقف قرار می‌گیرد (مط). اصل این واژه، یونانی و برگرفته از لفظ «ἐπαρχία» (eparchia) است.

أبریل: ماه چهارم تقویم اروپایی که مطابق با «نیسان» از ماه‌های سریانی است. این واژه در اصل از کلمه لاتین «Aprilis» گرفته شده است.

أبلکاج: لوح (یا صفحه) چوبی باریک که از چند طبقه نازک و فشرده که بر روی یکدیگر قرار دارند، تشکیل شده است. برخی آن را با حرف «ش» تلفظ می‌کنند و به صورت

«اَبِلْکاش»^۱ به کار می‌برند. این واژه برگرفته از کلمهٔ فرانسوی «blocage» به معنای «دیوار» است.

اَبِلْکاش: به واژهٔ «اَبِلْکاج» مراجعه شود.

اَبِلَة:^۲ خواهر بزرگ. دانش‌آموزان دختر این کلمه را به معلم و مدرّس خود نیز می‌گویند. اصل این واژه، ترکی «abla» و به معنای «خواهر بزرگ» است.

اَبُونَه: بلیت اشتراک قطار و اتوبوس. این واژه معرّب کلمهٔ فرانسوی «abonné» به معنای «مشترک» است.

اَبیه: کلمه‌ای است که برادر بزرگ یا دوست کوچک پدر را با آن صدا می‌زنند. این واژه معرّب دو کلمهٔ ترکی «abey» و «abe» است که اصل آن «آقاییگ» (ağabey) به معنای «برادر بزرگ‌تر» است.

اَتَرِیک: در بحرین و برخی کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، این واژه به چراغ برقی اطلاق می‌شود و در عربستان برای نامیدن فانوسی که با نفت سفید کار می‌کند، استفاده می‌شود و جمع آن «اَتارِیک» است. این واژه از لفظ انگلیسی «electric» به معنای «برقی» گرفته شده که بخش اول یعنی «ال» به این گمان که ادات تعریف است، حذف شده و لفظ «ectric» «اَکترِیک» از آن باقی مانده و سپس به علت هم‌جواری دوساکن، حرف کاف نیز حذف گردیده است.

اَتَمَتَة: ماشینی کردن کارها؛ مانند تبدیل پول توسط صراف‌های ماشینی و کنترل رفت و آمد کارمندان به وسیلهٔ برنامه‌های کامپیوتری یا سایر کارهایی که به این شیوه‌ها انجام می‌شود. این واژه از لفظ انگلیسی «automate» گرفته شده است.

اَتُوْبِیس: اتوبوس (لهجهٔ مردم اسکندریه). در مصر به جای این واژه از کلمهٔ «اَلْاَتُوْبوس» استفاده می‌کنند. معادل عربی آن لفظ «الحافِلَة» است. واژهٔ «اَتُوْبِیس» از کلمهٔ فرانسوی «autobus» گرفته شده است که به صورت «اَوْتُوْبِیس» تلفظ می‌شود و از دو بخش «auto» به معنای «خودرو» و «bus» که بخش دوّم واژهٔ «omnibus» به معنای «همگانی» است،

۱. در «المعجم الوسیط» در شرح واژهٔ «الحوَر» چنین آمده است: چوبی سفیدرنگ... در ساختن لوح‌هایی با چندین طبقه به کار می‌رود؛ «اَلْاَبْکاش».

۲. «اَنیس» (۱۹۹۷م: ۶۷) نیز عقیده دارد که این واژه معرّب کلمهٔ ترکی «abla» است و در لهجهٔ مردم عراق کاربرد فراوانی دارد. - مترجمان.

تشکیل می‌شود. در زبان انگلیسی واژه «bus» به‌تنهایی معادل «الحافله» در زبان عربی است. به واژه «الباص» در همین کتاب مراجعه کنید.

اُتورِکِشه: نوعی سه‌چرخه که در جنوب هندوستان و برخی از کشورهای جنوب شرقی آسیا استفاده می‌شود. در شهر مکه نیز برای اولین بار در سال ۱۴۲۰ هـ. ازان استفاده شد. واژه «اتورکشه» از لفظ انگلیسی «autoricksha» گرفته شده که اصل آن واژه نیز لفظ ژاپنی «جین رکشه» (jinricksha) است و در گذشته به کالسکه‌ای اطلاق می‌شد که دو چرخ داشت و نه سرنشین در آن می‌نشستند و یک نفر آن را می‌کشید. این واژه از سه لفظ «jin» به معنای «مرد»، «ricki» به معنای «قدرت» و «sha» به معنای «درشکه» و «واگن» گرفته شده و به معنای درشکه‌ای است که با قدرت بازوی یک مرد حرکت می‌کند. برای نام‌گذاری وسیله نقلیه‌ای که با بنزین حرکت می‌کند، لفظ «اتو» به معنای «خودرو» جایگزین «جین» به معنای «مرد» شده است.

اُتومبیل: اتومبیل (وسیله نقلیه). این کلمه در مصر به همین صورت یعنی «اُتومبیل» تلفظ می‌شود، اما در شام (سوریه) به شکل «اُطمبیل» یا «ظمبیل» به کار می‌رود که البته دو واژه اخیر بسیار کم‌کاربرد و در آستانه حذف از زبان عامه مردم هستند. این واژه، از لفظ فرانسوی «automobile» به معنای «خودرو» گرفته شده که مرکب از لفظ یونانی «αυτος» (atuos) به معنای «خود به خود» و کلمه لاتین «mobilis» به معنای «متحرک» است.

اُتیکیّت: مجموعه‌ای از رسوم اجتماعی. این واژه معرب کلمه فرانسوی «étiquette» است.^۱

اُتیلّیه: کارگاه نقاشی. این واژه معرب کلمه فرانسوی «atelier» است.

اثنوغرافیا: مردم‌شناسی، یکی از شاخه‌های علوم انسانی که به بررسی ظواهر مادی و فعالیت‌ها و آداب و رسوم ملت‌ها همچون خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، شیوه لباس پوشیدن و... می‌پردازد و از واژه یونانی «εθνογραφία» (ethnographia) به معنای «قوم‌شناسی» و «قوم‌نگاری» گرفته شده که آن نیز مرکب از دو لفظ «εθνος» (ethnos) به معنای «قوم»

۱. به‌تازگی در زبان انگلیسی واژه «netiquette» وضع شده که به معنای «آداب و اصول ورود به اینترنت و مشاهده سایت‌های اینترنتی» است که از دو بخش «نت» به معنای «شبکه» و «اُتیکیّت» تشکیل شده است.

و «γραφω» (grapho) به معنای «وصف و ترسیم می‌کنم» است. دو واژه انگلیسی «ethnography» و فرانسوی «ethnographie» نیز از این لفظ یونانی گرفته شده‌اند. اِثَنُولُوجِیا: قوم‌شناسی و مردم‌شناسی؛ دانشی که به بررسی پراکندگی اقوام، نژادها و بیان ویژگی‌های آن‌ها می‌پردازد. این واژه در اصل از کلمه یونانی «εθνολογία» (ethnologia) گرفته شده که خود مرکب از دو واژه «εθνος» (ethnos) به معنای «قوم» و «مردم» و «λογία» (logia) به معنای «دانش» است.

اُئیل: اتیل؛ عنصری شیمیایی متشکل از دو اتم کربن و پنج اتم هیدروژن (مط). این واژه معرب کلمه انگلیسی «ethyle» و برگرفته از واژه «ether» به معنای «خالص» و لفظ یونانی «υλη» (hyle) به معنای «ماده» است.

اُئیوپیا: حبشه. این واژه معرب کلمه یونانی «Αιθιοπία» (Aithiopia) و برگرفته از لفظ «Αιθιοψ» (Aithiops) به معنای «حبشی» و «سیاه‌پوست» است.

اُجَرَجِی: داروساز، داروفروش. این واژه معرب کلمه ترکی «eczaci» است. اُجَرِخانَه: داروخانه، انبار داروها. این کلمه معرب واژه ترکی «eczahane» است و خود از کلمه عربی «أجزا» ساختار مخفف «أجزاء» که در زبان ترکی بر «دارو» اطلاق می‌گردد و نیز لفظ فارسی «خانه» تشکیل می‌شود. واژه «اُجَرَجِی» ترکیبی از لفظ «أجزا» و پسوند ترکی «جی» به معنای صاحب است.

اُجِنْدَه: دفتر یادداشت. این واژه معرب کلمه فرانسوی «agenda» به معنای «کار ضروری» است. مفرد آن «agendus» و برگرفته از لفظ «agere» به معنای «انجام دادن کار» است. دلیل نام‌گذاری دفتر یادداشت به این نام آن است که انسان باید کارهایی را که لازم است در زمان‌های خاصی انجام دهد، در آن یادداشت کند.

اُخْطَبُوط: هشت‌پا؛ نوعی حیوان دریایی که تعداد هشت پا روی سر خود دارد. هنگامی که انسان یا هر موجود دیگری به شدت به چیزی چنگ بزند، به این حیوان مثال زده می‌شود. این واژه معرب کلمه یونانی «οκταπους» (octapous) به معنای «هشت‌پا» است که از دو لفظ «οκτω» (okto) به معنای «هشت» و «πους» (pous) به معنای «پا» تشکیل می‌شود و در حالت جزئی به صورت «ποδος» (podos) به کار می‌رود. همچنین واژه انگلیسی «octopus» که جمع آن «octopuses» است، از این لفظ یونانی گرفته شده است. ساختار عربی این کلمه یعنی «أخطبوط» از حالت غیررفعی این واژه یونانی

گرفته شده که حرف «دال» در ساختار آن ظاهر می‌شود. واژه «أخطبوط» در اصل به صورت «أخطبود» بوده که تحت تأثیر حرف «طاء» در میان این واژه، حرف «دال» در پایان آن به حرف «طاء» تبدیل شده است.

أَدْبَخَانَة: دستشویی، توالت. این واژه امروزه کم کاربرد است. اصل آن، کلمه فارسی «ادب‌خانه» و متشکل از لفظ عربی «أدب» و لفظ فارسی «خانه» است و «أدب‌خانه» یعنی جای ادب یا مکانی که انسان در آنجا ادب را به جا می‌آورد. این واژه فارسی ابتدا به زبان ترکی و از آنجا به زبان عربی وارد شده است و در سودان به جای «أدب‌خانه» واژه «بيت الأدب» به کار می‌رود.

أدرینالین: هورمونی است که غدد فوق کلیوی ترشح می‌کند. این واژه معرب کلمه انگلیسی «adernalin» است که از لفظ لاتین «adrenal» گرفته شده و به معنای «مربوط به غده فوق کلیوی» است. این کلمه لاتین از دو بخش «ad» به معنای «نزدیک» و «کنار» و «renal» به معنای «کلیوی» که منسوب به «renes» است، تشکیل می‌شود. **أدریاتیک:** دریای آدریاتیک؛ دریایی که از دریای مدیترانه مابین ایتالیا و بالکان منشعب می‌شود. این دریا در زبان فرانسوی با نام «Aderiatique» و نزد انگلیسی‌زبان‌ها با عنوان «Adriatic» شناخته می‌شود.

آذار: یکی از ماه‌های سریانی و مطابق با ماه «مارس» در تقویم رومی است. این واژه معرب لفظ سریانی ܐܕܪ است.

أرتوآزی: چاه «آرتیزین»، چاهی که با مته حفر می‌شود تا به آب‌های زیرزمینی برسد و آب با قدرت و فشار از آن بجوشد. گاهی این واژه به صورت ترکیب «بثرارتوآزیة» نیز به کار می‌رود. این چاه منسوب به منطقه «Artois» در شمال فرانسه است که تعداد زیادی از این چاه‌ها در آنجا وجود دارد.

اُرتودُکسی: کسی که پیرو اصول کلیسای «ارتودکس» است و «ارتودکس» نیز کلیسای شرقی مسیحیان است. این واژه از کلمه یونانی «ορθοδοξία» (orthodox) به معنای

۱. «دهخدا» ذیل لفظ «ادب‌خانه» چنین گفته است که این واژه در اصل به معنای «دبستان» و «مکتب» است که بر «طهارتگاه» و «وضوخانه» نیز اطلاق می‌شود. - مترجمان.

۲. «أنیس» (۱۹۹۷م: ۴۴) عقیده دارد که این واژه ساختار دیگری از لفظ فارسی «آذر»، نهمین ماه تقویم هجری شمسی است و بر سؤمین ماه در تقویم میلادی اطلاق می‌گردد. - مترجمان.

«فردی با عقاید صحیح» گرفته شده که خود از دو بخش «orthos» (orthos) به معنای «صحیح» و «مستقیم» و «doxa» «δοξα» به معنای «عقیده و اندیشه» تشکیل شده است.

اَرْجُوز: به کلمه «قرجوز» مراجعه شود.

اَرْجُون: آرگون؛ گازی بی رنگ و بی بو که به مقدار کمی در هوا وجود دارد و به طور معمول برای پر کردن لامپ‌ها از آن استفاده می‌شود. این واژه معرب کلمه انگلیسی «argon» است که از لفظ یونانی «αργον» به معنای «خنثی و ضعیف» گرفته شده و متشکل از ادات نفی «α» «a» و لفظ «εργον» (ergon) به معنای «کار و فعالیت» است.

اَرْجِیل: مجمع الجزایر، گنگبار. این واژه از کلمه ایتالیایی «Arcipelago» گرفته شده که در اصل نام دریای «اژه» است و بعدها این واژه بر هر دریایی که جزیره‌های نزدیک به هم و فراوانی در آن وجود داشته باشد، اطلاق گشت. این کلمه از دو لفظ یونانی «αρχος» (archos) به معنای «رئیس» و «πελαγος» (pelagos) به معنای «دریا» تشکیل شده است و در زبان انگلیسی به صورت «archipelago» نوشته می‌شود و پس از حرف «c» حرف «h» اضافه می‌شود تا با اصل یونانی آن هماهنگ باشد. معادل آن در زبان فرانسوی و آلمانی لفظ «Archipel» است و به نظر می‌رسد که این واژه معرب برگرفته از ساختار آلمانی آن باشد؛ چرا که هر دو به یک صورت تلفظ می‌شوند.

اَلْأَرْدُو: یکی از زبان‌های بسیار رایج در شبه‌قاره هند که از زیرمجموعه‌های زبان سانسکریت است. جملات در این زبان با حروف عربی نوشته می‌شوند، اما در قواعد صرفی و نحوی و نیز بسیاری از واژگان اساسی، به قواعد دستوری زبان هندی شباهت دارد. یکی از ویژگی‌های بارز این زبان، فراوانی واژگان فارسی و عربی در آن است. این واژه معرب لفظ ترکی «Ordu» به معنای «اردوگاه» است و دلیل این نام‌گذاری آن است که این زبان، در اردوگاه نظامی به وجود آمد.

اَرْدُوَا: سنگ گلی تیره متمایل به آبی یا سبز که در ساختن سقف خانه، لوح نوشتن و گاهی هم لوله‌های آب از آن استفاده می‌شود. این واژه معرب لفظ فرانسوی «ardoise» است.

۱. همزه این واژه در «المعجم الوسیط» حرکت کسره دارد، اما در «المعجم العربی الأساسی» و در اصل فرانسوی آن، به صورت مفتوح نوشته شده است.

اُرسُتُقراطیه: طبقه اشراف و صاحب امتیاز و مناصب. یکی از مشتقات آن لفظ «اُرسُتُقراطي» به معنای «اشرافی» و «اشراف‌زاده» است. این واژه معرب کلمه یونانی «αριστοκρατία» (aristokratia) به معنای «فرمان گروه منتخب» است. الفاظ تشکیل‌دهنده این واژه عبارتند از «αριστος» (aristos) به معنای «برتر» و «κρatos» (kratos) به معنای «فرمان». این واژه یونانی در بیشتر زبان‌های اروپایی وارد شده است و در زبان انگلیسی به صورت «aristocracy» و در زبان‌های فرانسوی و آلمانی به شکل «aristocratie» به کار می‌رود.

اُرسلان: گاهی به عنوان اسم خاص و گاهی نیز به عنوان لقب به کار می‌رود. این واژه معرب کلمه ترکی «اُرسلان» «arsalan»، «aslan» به معنای «شیر» است. در کتاب المعجم العربی الأساسی به هنگام معرّفی «شکیب اُرسلان» که یکی از فرماندهان بود، این واژه به صورت «اُرسلان» به کار رفته است.^۲

اُرشون: نوعی واحد اندازه‌گیری طول و معادل هفتاد سانتی‌متر است که در سرزمین حجاز به کار می‌رفت و امروزه یا به طور کامل از دایره کاربرد خارج شده یا در آستانه فراموشی است. این واژه معرب کلمه ترکی «اُرشین» (arşin) و نزد ترک‌ها مقیاسی برابر با بیست و هفت اینچ است و یکی از هم‌خانواده‌های «اُرش» (arş) به معنای «بازو» و «ساعده» است. اُرشیف: اتاق نگهداری مدارک و اسناد. همچنین بر هر مکانی که مخصوص نگهداری اسناد رسمی در هر سازمان یا مؤسسه‌ای باشد، اطلاق می‌شود. یکی از مشتقات آن، واژه «اُارشِفَة» به معنای نگهداری مدارک است. این واژه معرب کلمه فرانسوی «archives» است که از لفظ یونانی «αρχειον» (archeion) به معنای «منزل حاکم» گرفته شده که آن نیز از مشتقات کلمه «αρχη» (arché) به معنای «دولت» و «حکومت» است.

اُرشمندَریت: یکی از القاب کلیسایی معروف. این واژه معرب کلمه یونانی «αρχιμανδριτης» (archimandrites) به معنای «رئیس دیر» در اصطلاح کلیسای یونانی است.

۱. «دهخدا» نیز عقیده دارد که این واژه از زبان ترکی گرفته شده که در اصل به معنای «شیر درنده» است و در کاربرد مجازی خود برای دلالت بر «انسان شجاع» به کار می‌رود. - مترجمان.
۲. «أنیس» (۱۹۹۷م: ۴۴) نیز عقیده دارد که این واژه از زبان ترکی وارد زبان عربی شده و به معنای «شیر» است و مسلمانان فرزندان خود را به این اسم نام‌گذاری می‌کنند. - مترجمان.

اَرْضِي شوكي: آرتیشو، کنگر فرنگی، انگنار. این واژه ساختار دیگری از لفظ آلمانی «artischoke» است که به نوبه خود شکل تغییر یافته لفظ عربی «الخرشوف» است. **اِرْلَنده:** «ایرلند» کشوری اروپایی در غرب انگلستان که پایتخت آن شهر «دوبلین» است. این واژه معرب کلمه ایتالیایی «Irlanda» است.

اُرْغُن: ارغنون؛ یکی از ادوات موسیقی دمیذنی (بادی) که روی آن چند سوراخ برای دمیذن و کلیدهایی برای نواختن تعبیه شده و جمع آن «اُرَاغِن» است. این واژه معرب کلمه یونانی «οργανον» (organon) است که در اصل بر یکی از ابزارهای کاراطلاق می شود و برای نامیدن یک ابزار موسیقی نیز به کار می رود و از واژه «εργον» (ergon) به معنای (کار) گرفته شده است؛ همان طور که کلمه انگلیسی «organ» نیز از این لفظ یونانی مشتق می شود.

اُرْغُول: نوعی نی با دولوله که هر یک چند سوراخ دارد و یکی از آن ها بلندتر از دیگری است (معس) و از سازهای ملی مصر به شمار می رود. این واژه به صورت «اُرَاغیل» جمع بسته می شود و شکل تحریف شده ای از واژه «اُرْغِن» است.

الْأَرْمَادَا: ناوگان اسپانیایی که انگلیسی ها در قرن شانزدهم میلادی آن را شکست دادند و نام آن بارها در تاریخ ذکر شده است (مط). این واژه معرب لفظ اسپانیایی «armada» به معنای «مسلّح» و اسم مفعول از فعل «armar» به معنای «مسلّح شد» است.

اَرْمَغان: هدیه ای که مسافر به هنگام بازگشت از سفر [برای اقوام و دوستان خود] تهیه می کند (حلب). این واژه در اصل، فارسی و به معنای هدیه ای است که مسافر به همراه خود می آورد و در ظاهر به واسطه زبان ترکی وارد لهجه مردم حلب شده است و در زبان ترکی جدید با حروف لائین به صورت «armagan» نوشته می شود.

اَرْنَاوُط: آلبانیایی ها. در سوریه به هر کسی که اهل «بالکان» باشد «اَرْنَاوُط» گفته می شود که مفرد آن «اَرْنَاوُطی» است. این واژه در اصل، ترکی و برگرفته از لفظ «اَرْنَاوُد» (arnavud) است.

اَرِي: منسوب به نژاد هندی اروپایی به ویژه شاخه ایرانی - هندی یا تنها شاخه هندی آن. این واژه در اصل انگلیسی است «Aryan» که از لفظ سانسکریت **आर्य** «arya» به معنای «برتر» و «محترم» و «بزرگ» گرفته شده است.

اُرْزِيک: کسی که اهل ازبکستان باشد. مفرد آن واژه «اُرْزِيکي» است. این لفظ، ترکی و

مرکب از «öz» به معنای اصیل و «beg» به معنای رئیس است.

آزوت: 'گاز نیتروژن'↓. این کلمه انگلیسی و فرانسوی است و در اصل از لفظ «azote» که ریشه در واژه یونانی «αζωτον» (azoton) دارد گرفته شده است و در گذشته به جای لفظ «نیتروژن» به کار می‌رفت.

آسانسیر: بالابر؛ این واژه نزد اهل شام به صورت «أسانسيل» به کار می‌رود و در فلسطین به جای آن، لفظ «معالیت» را استفاده می‌کنند↓. این واژه معرب کلمه فرانسوی «ascenseur» است.

آسانسیل: به واژه پیشین نگاه کنید.

إسپتار: بیمارستان (فلسطین). این واژه صورت تحریف شده کلمه «hospital» انگلیسی است که حرف «هـ» از ابتدای آن حذف و حرف «لام» در پایان آن به حرف «ر» تبدیل شده است. این واژه انگلیسی به دوشکل «هسپتال» و «إسپتال» وارد زبان اردو شده است. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به لفظ «إسبتار» در کتاب *سواء السبيل إلى ما فی العربیة من الدخیل*، تألیف «ف. عبد الرحیم»، صفحه ۴.

الإسبرانتو: یک زبان ساختگی است که دانشمند لهستانی «ل. ل. زامنهوف» (L.L. Zamenhof) در سال ۱۸۸۷م آن را وضع کرد و واژگانش را از زبان‌های اروپایی مختلف گرفت. واژه «الاسبرانتو» اسم مستعار این دانشمند لهستانی یعنی «زامنهوف» است به معنای «خوشبین» یا «بشارت دهنده» به این زبان ساختگی.

أسپرین: «استیل سالیسیلیک اسید» که نام تجاری آن «آسپرین» است و در علم پزشکی برای درمان سردرد و روماتیسم از آن استفاده می‌شود (مط). این واژه برگرفته از نام علمی خود به زبان آلمانی یعنی واژه «acetylirte Spirsäure» است که پسوند «in» به آخر آن اضافه می‌شود.

إستاتیکا: استاتیک؛ یکی از شاخه‌های علم مکانیک که به بررسی توازن انرژی‌هایی که در اجسام ساکن تأثیر دارند، می‌پردازد (معس). این واژه معرب کلمه ایتالیایی «statica» است و آن نیز از لفظ «στατικός» (statikos) گرفته شده که در زبان یونانی به معنای «ساکن» است و واژه انگلیسی «statics» نیز از این لفظ یونانی مشتق می‌شود.

۱. در «المعجم العربي الأساسي» حرف «ت» در این واژه به صورت مشدّد نوشته شده که البته توجیهی برای آن وجود ندارد.

استاد: ورزشگاه دایره‌ای شکل که در اطراف آن صندلی‌هایی برای تماشاگران تعبیه شده است. این واژه، معرب لفظ فرانسوی «stade» است که خود نیز ریشه در واژه یونانی «stadion» (stadion) دارد و در گذشته به شکل «إسطادیون» تعریب شده است. برای اطلاعات بیشتر به همین واژه رجوع کنید به کتاب القول الأصل فی العربیة من الذخیل، صفحه ۱۷.

استاکوز: نوعی حیوان دریایی از خانواده صدف‌ها که به عنوان طعمه [برای صید ماهی‌ها] از آن استفاده می‌شود. این واژه معرب کلمه یونانی «αστακος» (astakos) است.

الاستانه: شهر استانبول. این واژه معرب کلمه فارسی «آستانه» به معنای «درگاه» است. استینه: تایلر زاپاس اتومبیل. این واژه معرب کلمه انگلیسی «stepney» است. در فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد چنین آمده است که واژه «stepney» اسم خیابانی در شهر «Lianelly» و در منطقه «ویلز» است، جایی که کارخانه تایلر سازی در آنجا قرار دارد. آستر: نوعی روغن که به وسیله آن چوب‌ها را جلا می‌دهند و به کسی که با این روغن کار می‌کند «الاسترجی» می‌گویند (مصر). این واژه معرب کلمه ترکی «astar»، و خود برگرفته از کلمه فارسی «آستر» است.

استراتیجی: دارای اهمیت و ارزش نظامی. همان‌طور که تعبیری همچون «المواقع الاستراتیجیة: مواضع نظامی مهم والأسلحة الإستراتیجیة: سلاح‌های نظامی مهم» و «الاستراتیجیة: برنامه‌ریزی نظامی» از آن مشتق می‌شود. این واژه معرب کلمه ایتالیایی «strategia» به معنای «شیوه رهبری و فرماندهی در ارتش» است که خود از واژه یونانی «στραταγος» «stratagos» به معنای «فرماندهی ارتش» گرفته شده و مرکب از دو لفظ «στρατος» (stragos) به معنای «ارتش» و فعل «αγω» (ago) به معنای «رهبری می‌کنم» است. واژه انگلیسی «strategy» نیز ریشه در این لفظ یونانی دارد.

آسترالیه: استرالیا؛ جزیره‌ای در جنوب شرقی آسیا که میان اقیانوس آرام و اقیانوس هند قرار دارد و کوچک‌ترین قاره محسوب می‌شود. این واژه در اصل، انگلیسی و برگرفته از لفظ لاتین «australis» به معنای «جنوبی» است.

استرلینی: این واژه در ترکیب «الجُنْیة الإسترلینی» به معنای «لیره انگلیسی» کاربرد دارد و خود به تنهایی برگرفته از زبان انگلیسی و به معنای «رایج، غیر جعلی و غیر تقلبی» است.

زبان‌شناسان انگلیسی عقیده دارند که این واژه از لفظ انگلیسی «steorra» مشتق می‌شود که در زبان انگلیسی قدیم، به معنای «ستاره» است و بر روی برخی از پول‌های رایج «نورمن‌ها»^۱ عکس ستاره دیده می‌شد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که واژه «السترلینی» در زبان عربی برگرفته از ساختار ایتالیایی این واژه یعنی «sterlina» است.

استِکِر: برچسبی که روی اشیاء یا کالاهای می‌زنند و مشخصات همان کالا را روی آن درج می‌کنند. این واژه معرب کلمه انگلیسی «sticker» به معنای «اتیکت یا برچسب» است.

استِسیل: نوعی ورقه حریری که در رونویسی کردن از آن استفاده می‌شود و به‌طور کلی به فرایند چاپ کردن بر روی حریر نیز گفته می‌شود. بهتر است این واژه به صورت «استنسال» یعنی مصدر باب «استفعال» از فعل «نسل» تعریب شود تا بتوان عباراتی چون «استنسلت المذکرة» پیش‌نویس را چاپ یا رونویسی کردم و «هذه نسخة مستنسلّة» این یک نسخه رونویسی شده است را از آن ساخت و به کار برد. این واژه معرب کلمه انگلیسی «stencil» است.^۲

استودیو: این واژه سه معنا دارد که عبارتند از: ۱. کارگاه نقاشی، ۲. محل عکس‌برداری، آتلیه و ۳. اتاق پخش رادیو یا اتاق تصویربرداری تلویزیون، اتاق ضبط صدا. این واژه به صورت «استودیوها» جمع بسته می‌شود و معادل عربی آن لفظ «المَرسَم» به معنای «محل و کارگاه نقاشی» است که می‌توان آن را در معنای دوم «یعنی محل عکس‌برداری» نیز به کار برد. اما برای معنای سوم این واژه، کلمه «المَبَثّ» به کار می‌رود که بسیار زیباتر است؛ به عنوان مثال در جمله‌ای مثل «ننتقل الآن إلى مَبَثّ الأخبار» کاربرد این لفظ دیده می‌شود. این واژه معرب کلمه ایتالیایی «studio» به معنای «بررسی»، «مراقبت» و «توجه» است که بعدها بر «مکان بررسی و کار» اطلاق گردید.

استونیا: استونی؛ کشوری است که در کنار دریای بالتیک قرار دارد و پایتخت آن شهر «تالین» (Tallinn) است. این واژه معرب لفظ انگلیسی «Estonia» است.

استیخاره: زرهی که کاهنان و مقامات دربار در مشرق‌زمین می‌پوشند (م). این واژه معرب

۱. «نورمن‌ها» (Normans) مردمی بودند که نام خود را از نماندی (منطقه‌ای در شمال فرانسه) گرفته بودند. - مترجمان.

۲. نام دیگر آن «کاغذ مومی» است. - مترجمان.

کلمه یونانی «στιχαριον» (sticharion) است.

اُستیکه: مدادپاک کن. این واژه از کلمه «لستیک» که لام آن محذوف است، گرفته شده و گمان می رود که این لام، همان لام تعریف باشد. برای اطلاعات بیشتر به واژه «لستیک» نگاه کنید.

اِسْطَمِبَة: استامپ؛ ماده ای همچون اسفنج که مُهر را آغشته به جوهر می کند. این واژه معرب کلمه ترکی «istampa» است که از لفظ ایتالیایی «stampa» به معنای «مهر» گرفته می شود.

اُسْطِي: حرفه ای، کاربلد، مکانیک، راننده اتومبیل. این واژه معرب کلمه ترکی «usta»، و آن نیز مخفف لفظ «استاد» است.^۱

اِسْفَلْت: آسفالت. از این واژه فعل نیز ساخته شده است؛ به عنوان مثال می گویند: «سَفَلْتُ الشَّارِعَ»، یعنی «خیابان را آسفالت کرد». همچنین واژه «مُسْفَلْتُ» از این کلمه مشتق شده و در جمله ای مانند «فالشَّارِعُ مُسْفَلْتُ» پس [این] خیابان آسفالت شده یا با قیراندود شده است» به کار می رود و مصدر فعل مذکور، کلمه «سَفَلْتَة» به معنای «قیراندود کردن» است. این کلمه، معرب واژه انگلیسی «asphalt» و لفظ فرانسوی «asphalte» است که هر دو از کلمه یونانی «ασφαλτος» (asphaltos) گرفته شده اند.

اِسْقَالَة: داربست؛ جمع آن «اَساقیل» است (تاج العروس). عاقه مردم آن را به صورت «سِقَالَة» تلفظ می کنند. این کلمه در اصل ایتالیایی «scala» به معنای نردبان است. برای توضیحات بیشتر به کتاب سَوَاء السَّبِيلِ إِلَى مَا فِي الْعَرَبِيَّةِ مِنَ الدَّخِيلِ، تألیف «ف. عبد الرحیم» صفحه ۶ و نیز واژه «اِسکله» در همین کتاب مراجعه کنید.

اِسْقَرُوط: اسکوروبوت؛ نوعی بیماری که به دلیل کمبود ویتامین «ث» بر انسان عارض می شود و عوارض آن نیز خونریزی لثه و ترک خوردن پوست است (معس). این واژه معرب کلمه لاتین «scorbutus» است که کلمه فرانسوی و آلمانی «scorbut» و لفظ ایتالیایی «scorbuto» و کلمه اسپانیایی «escorbuto» از آن گرفته شده اند، اما لفظ «scurry» در زبان انگلیسی واژه ای مستقل است و ارتباطی به این کلمه لاتین ندارد و از آنجا که این کلمه لاتین با سکون آغاز می شود، به هنگام عربی شدن، در ابتدای آن حرف همزه آورده شده است.

۱. برای توضیحات بیشتر به لفظ «استاذ» در کتاب «المعرب» تألیف «الجوالیقی»، شرح و تحقیق: «ف. عبد الرحیم» صفحه ۱۲۵ مراجعه کنید.

إِسْكَارِس: آسْكَارِس؛ نوعی کرم که باعث بیماری آسْكَارِس می‌شود. برای مطالعه بیشتر به کلمه بعد نگاه کنید.

إِسْكَارِيَة: آسْكَارِس؛ نوعی بیماری که به دلیل وجود کرم «آسْكَارِس» در روده‌ها و سایر اندام‌های داخلی به وجود می‌آید (مط). این واژه معرب لفظ یونانی «ασκαρίς» (askaris)، و کلمه انگلیسی «Ascaris» از آن گرفته شده است.
 اِسْكَدُنِيَا: به کلمه «اِکّی دنیا» نگاه کنید.

إِسْكَلَة: نردبان ستار، بارانداز کشتی (مط: ذیل واژه سَکَل). در فرهنگ لغت المنجد این واژه به عنوان بندری در دریای مدیترانه معرفی شده است. این واژه معرب کلمه ایتالیایی «scalo» به معنای «لنگرگاه»، «بارانداز»، «اسکله» و «بندر» است، اما زمانی که آن را شکل تعریب شده لفظ «scala» بدانیم، به معنای «نردبان» است و در زبان ایتالیایی برای «نردبان متحرک» ترکیب «scala mobile» وضع شده است.

إِسْكَمْلِي: صندلی (لهجه عراقی). این کلمه از واژه ترکی «iskemle» گرفته شده است.

إِسْكَنبِيل: ورق بازی، پاسور. این واژه معرب کلمه ترکی «اسقنبیل» (iskambil) است.
 اِسْكَندَنَافِيَا: کشورهای اسکاندیناوی. این واژه معرب کلمه انگلیسی «scandinavia»، و خود از زبان لاتین گرفته شده است.

إِسْكَنِيز: دستگاه اسکن؛ دستگاهی که نور آن، نوشته‌ها و تصاویر بر روی برگه‌ها را به حافظه کامپیوتر منتقل می‌کند. این واژه معرب کلمه انگلیسی «scanner» به معنای «جویشگر» است.

إِسْكَوَاش: نوعی بازی که با توپ و راکت انجام می‌شود و دوبازیکن دارد. این واژه معرب کلمه انگلیسی «squash rackets» است.

الإِسْكُورِيَال: دیری [صومعه‌ای] نزدیک شهر «مادرید» در اسپانیا که کتابخانه‌ای حاوی بسیاری از نسخه‌های خطی عربی در آن قرار دارد (معس). این واژه از کلمه اسپانیایی «Escorial» وارد زبان عربی شده است

۱. در این کلمه و کلمه «إِسْكَارِس» در «المعجم الوسيط» همزه به این صورت یعنی مکسور نوشته شده، در صورتی که در اصل همزه این واژه، مفتوح است.

۲. «أنیس: (۱۹۹۷م: ۷۳) عقیده دارد که این واژه در لهجه عراقی به صورت «إِسْكَمْلَه» به کار می‌رود و از زبان لاتین به زبان عربی راه یافته است. - مترجمان.

اسکیم: لباس راهبان (مط). این لفظ از واژه سریانی ܡܫܝܡ «اسکیم» گرفته شده که خود نیز مأخوذ از کلمه یونانی «σχῆμα» (schema) است.

الإسکیمیو: گروهی از مردم که در منطقه قطب شمال در آمریکا و در مناطق آسیایی نزدیک به آن زندگی می کنند. این واژه از کلمه انگلیسی «Eskimo» گرفته شده که خود نیز از لفظ دانمارکی «Eskimo» که در زبان سوندی به شکل «eskimå» نوشته می شود، گرفته شده است. اصل آن ریشه در زبان های هندی - آمریکای شمالی دارد و بر «افرادی که گوشت خام می خورند اطلاق می شود» و در زبان «کری»^۱ واژه «aski» به معنای «خام» و کلمه «mow» به معنای «می خورد» است.

إسلندة: جزیره ای در شمال اقیانوس اطلس که به نوبه خود یک کشور نیز محسوب می شود و پایتخت آن «ریکیاویک» (Reykjavik) است. این واژه معرب کلمه ایتالیایی «Islanda» است که در زبان انگلیسی لفظ «Iceland» به معنای «سرزمین یخ» بر آن اطلاق می شود.

إسمنت: سیمان؛ ترکیب «الإسمنت المسلّح» از این واژه ساخته می شود که به معنای «ساروج ها یا بتون هایی است که با میله گرد محکم شده اند یا سیم های فلزی از میان آن ها رد شده است تا مستحکم تر باشند. این واژه معرب کلمه انگلیسی «cement» است، اما ترکیب «الإسمنت المسلّح» ترجمه تعبیر فرانسوی «béton armé» است.

أشیا: قاره آسیا. گاهی اوقات به صورت «آسیا» نیز تلفظ می شود. این واژه در اصل یونانی «Ἀσία» (Asia) است.

أسیتلین: گازی است بدون رنگ که با نور شدیدی می سوزد و برای روشنایی به کار می رود و نیز به هنگام جوشکاری و لحیم کاری یا هنگام وارد شدن به معادن برای روشن شدن فضا، از این گاز به همراه اکسیژن استفاده می شود. این کلمه در اصل انگلیسی «acetylene» است.

أسیتون: گازی است بدون رنگ که بوی خاصی دارد و به سرعت می پرد (مط). این واژه معرب کلمه انگلیسی «acetone» و برگرفته از لفظ «acetum» و در زبان لاتین به معنای «سرکه» است.

۱. یکی از زبان های «آلگونکویان» که در مناطق اطراف دریاچه های بزرگ در نواحی شمال غرب کانادا رایج است.

إشراس: سریش (مط). گیاهی که از ریشه آن «سریشم» خارج می شود و از آن نوعی چسب قوی تولید می کنند که برای چسباندن پارگی ها، شکاف ها و جلد کتاب ها استفاده می شود و اصطلاح عامیانه عربی آن «شراس» است (مط). این واژه معرب کلمه فارسی «اشراش» است.

أشکرة: به معنای «علنی» و «آشکارا»؛ این واژه در جمله ای همچون «فعل کذا أشکرة خبر» به کار می رود (اردن). این واژه معرب کلمه ترکی «aşikâre» است که خود نیز از لفظ فارسی «آشکاره» گرفته شده است.

إصطاسیون: ایستگاه قدیمی قطار در شهر مدینه منوره که ویرانه های آن همچنان در محله «عنبریه» باقی مانده است. این واژه معرب لفظ ترکی «istasyon» است که از کلمه انگلیسی «station» گرفته شده که با تلفظ فرانسوی خوانده می شود. در زبان فرانسوی برای «ایستگاه»، لفظ «gare» وضع شده است.

أضالیه: به کلمه «دهلیه» نگاه کنید.

أطلس: کتابی که شامل نقشه های جغرافیایی یا سیاسی است. این واژه معرب کلمه انگلیسی و فرانسوی «atlas» که آن نیز از لفظ یونانی «Ἀτλας» (Atlas) گرفته شده است. در اساطیر یونانی، «اطلس» نام یکی از افراد ستمگر بود که مجبور شد آسمان ها را بر شانه های خود حمل کند و سپس مسخ شد و به رشته کوه مبدل گشت. این رشته کوه، همان کوه های اطلس است که از شمال غرب آفریقا شروع می شود و از مراکش، الجزایر و تونس می گذرد. تصویر این فرد ستمگر در حالی که کره زمین را بر شانه خود دارد، روی جلد کتاب های نقشه ثبت شده و این کتاب ها به نام وی خوانده می شود. «اقیانوس اطلس» منسوب به رشته کوه اطلس است.

أطلنطی: اطلسی، همان طور که در «المحیط الأطلنطی» و «المحیط الأطلنطیقی» به معنای «اقیانوس اطلس» نیز دیده می شود. این واژه معرب دو کلمه انگلیسی «Atlantic» و فرانسوی «Atlantique» است که از واژه یونانی «Ἀτλαντικός» گرفته شده اند و منسوب به اطلس ↑ در زبان یونانی هستند.

آغا: خواجه و اخته. جمع آن «أغوات» است به معنای مردان خواجه ای که در مکه و مدینه خدمت می کردند. در برخی از کشورهای عربی، لفظی است که از باب احترام برای

دیگران به کار می‌رود.^۱ این واژه معرب لفظ ترکی «ağa» به معنای «سرور» و «آقا» و «اریاب» است؛ اما برخواجه حرم سرانیز اطلاق می‌شود.

اگستس: آگوست؛ هشتمین ماه از تقویم رومی که معادل ماه «آب» از تقویم سریانی است. این واژه معرب کلمه لاتین «Augustus» است. این ماه به دلیل نام امپراتور «اگستس» نام‌گذاری شده، همان‌طور که ماه «یولیو» (ژانویه) به دلیل نام امپراتور «یولیوس قیصر» به این نام خوانده شده است. در حقیقت می‌بایست تعداد روزهای این ماه سی روز باشد، زیرا پس از ماه «یولیو» (ژانویه) می‌آید که تعداد روزهای آن سی و یک روز است؛ اما به افتخار این امپراتور، به روزهای ماه «اگستس» (آگوست) یک روز اضافه شده است. **اگست:** ساختار مراکشی واژه «اگستس»^۲.

افخارستیا: قربانی مقدس (در اصطلاح مسیحیان) (م).^۳ این واژه معرب کلمه یونانی «ευχαριστία» (eucharistia) به معنای «قدردانی» است که لفظ ایتالیایی «eucaristia»، واژه انگلیسی «eucharist» و واژه فرانسوی «eucharistie» از آن مشتق شده‌اند.

اَفَنَدِم: در زبان ترکی به معنای «ای سرورم» است. مصری‌ها این واژه را در دو معنا به کار می‌برند؛ معنای اول برای زمانی است که فردی بخواهد خطاب و ندا کردن کسی را پاسخ دهد و معادل تعبیر «لَبَّيْكَ» (چشم و اطاعت) در زبان عربی است، و معنای دوم متعلق به زمانی است که گوینده از مخاطب می‌خواهد سخن وی را تأیید کند و معادل تعبیر «نعم؟» (بله؟) در زبان عربی است [و به قصد تأیید و تکرار سخن خود از سوی مخاطب آن را به کار می‌برد]. این واژه معرب کلمه ترکی «efendim» است.

اَفَنَدِي: لقبی است همانند «آقا». همچنین بر کسی که فرهنگ غربی دارد و لباس اروپایی می‌پوشد نیز اطلاق می‌شود. به عنوان مثال گفته می‌شود: «فَلَانٌ أَشِيخٌ هُوَ ام أَفَنَدِي؟» در

۱. برای توضیحات بیشتر به «المعجم العربي الأساسي» مراجعه کنید.

۲. «معین» (۱۳۳۸ ش: ۳۸۷/۱) در توضیح این واژه چنین گفته است: «در آیین افخارستیا جوان مسیحی در سن ۱۵ سالگی در برابر کشیش، در کلیسا به دین حضرت مسیح عليه السلام ایمان می‌آورد و اعتراف می‌کند و از اونا نان و شراب مقدس (که نام دیگر آن افخارستیه است) به نشان خون و گوشت و روان حضرت عیسی عليه السلام می‌گیرد و می‌خورد». همچنین «پوراود» (۱۳۴۷ ش: ۴۱۷/۱ - ۴۲۰) عقیده دارد که افخارستیا را همان هوم و درون (= دَرُون، نان و آب متبرک شده آمیخته با هوم) در آیین مهری دانسته‌اند که مسیحیان از ایرانیان گرفته‌اند و در میان زردشتیان نیز به هنگام مراسمی مذهبی خورده می‌شود. - مترجمان.

شام (سوریه) بر کسی که به دلیل اصل و نسب، دانش، مقام و موقعیت یا سب، دارای وجهه و احترام باشد، این واژه را اطلاق می‌کنند که جمع آن «أفندیة» است. این واژه معرب کلمه ترکی «effendi» است که از لفظ یونانی «αφεντης» (afthentes/afthendes) گرفته شده و در هر دو زبان به معنای «آقا و سرور» است.

أفود: نوعی لباس که دانشمندان بزرگ یهودی بر تن می‌کردند. این لباس متشکل از دو قطعه است؛ یک قطعه که سینه و بخشی از شکم را می‌پوشاند و قطعه‌ای که بر روی کمر می‌افتد. این دو قطعه لباس به وسیله دو گیره بر روی شانه‌ها به هم متصل می‌شوند و به هر یک از این گیره‌ها یک سنگ عقیق چسبیده است که بر روی آن نام فرزندان بنی اسرائیل نوشته شده است. این واژه، از زبان عبری وارد زبان عربی شده و تلفظ فارسی آن در زبان مبدأ به صورت **أفود** «أیفود» است.

أفوکاتو: وکیل (مصر). این واژه معرب کلمه ایتالیایی «avvocato» است که خود برگرفته از لفظ لاتین «advocatus» است و لفظ انگلیسی «advocate» از آن مشتق می‌شود. **أفوکاتو:** آووکادو؛ میوه‌ای شبیه به گلابی که از میوه‌های آمریکای جنوبی است. این واژه معرب کلمه انگلیسی «avocado» است که از کلمه اسپانیایی «aguacate» گرفته شده که آن نیز به نوبه خود مشتق از لفظ «ahuacatl» در زبان آزتک‌ها «Aztec» در مکزیک است.

أفیش: برگه علامت، برگه نشان (در کتاب، نسخه خطی و...)، بیانیه، فیش، اعلامیه، تبلیغ، آگهی (مصر). این واژه معرب کلمه فرانسوی «affiche» است.

أقر: نوعی شیرینی شبیه مافین که پیش‌تر در شهر مدینه پخته می‌شد، اما در اصل یک شیرینی اندونزیایی بود. این واژه معرب لفظ مالایی agar - agar است که بر نوعی گیاه دریایی به نام «seaweed» و نیز ماده ژلاتینی ترشح‌شده از آن، اطلاق می‌گردد.

أكادیمیه: گردهمایی با موضوع علمی، زبانی یا ادبی. تعبیر «الدراسات الأكادیمیة» یعنی پژوهش‌های علمی محض، همان‌طور که عبارت «من الناحية الأكادیمیة» یعنی تنها از جنبه علمی نه سایر جنبه‌ها مثل جنبه اداری و غیر آن.^۲ این واژه معرب

۱. «مصاحب واقصی» (۱۳۴۵ ش: ۷۳۵) در معرفی این زبان چنین گفته‌اند: «یکی از ابرخانواده‌های زبان‌های سرخ‌پوستی در آمریکا که خانواده بزرگ زبان «یوتی آرتکی» و خانواده کوچک زبان «کاپواس - تانویی لیومکریکو» و آکلها در ایالت متحده آمریکا را دربرمی‌گیرد.» - مترجمان.

۲. «آذرنوش» (۱۳۸۴ ش: ۱۳) در ترجمه این واژه از لفظ «فرهنگستان» استفاده کرده است. - مترجمان.